



در جریان روزهای که امریکا توافق نامه صلح را با طالبان امضاء می کند نیرو های آن کشور مواضع طالبان را بمبارد می نماید.

جان گل



در سال های ۱۹۸۰ میلادی قریه من در وسط جنگ میان رژیم کمونیستی آن زمان و مجاهدین قرار داشت. در میان یک جنگ ویرانگر و مخرب.



ما مجددا باید
زندگی خود را به
حالت عادی بر
می گشتانیم.



پس از یک بمباردمان، خانه ما بطور کامل
ویران گردید.

خوشبختانه یک مقدار پول و تریاک را که از قبل
در زیر خاک پنهان کرده بودیم، در آن حمله از
بین نرفته بودند.

ما از آن که یگانه دارایی باقیمانده ما بود استفاده
کرده و خانه جدید اعمار کردیم.

در آن زمان بیشتر
از ۲۰ سال عمر نداشتیم. من
مانده بودم و یک فامیل جوان
که باید از آن محافظت می
کردم و برای شان آذوقه و
مواد غذایی فراهم می کردم.



نا امنی و بی سرنوشتی تمام
جوانب زندگی مردم، خانواده
ها و جامعه ما را متاثر
ساخته بود.

برخی ها، مانند برادرم به پاکستان
فرار نموده بودند.

اما من همانند برخی دیگر، به نیرو های
امنیتی حکومت آن زمان پیوستیم.

و برخی ها هم با مجاهدین پیوستند.



حزب دموکراتیک افغانستان



در آن زمان، اردو برایم یک معاش مناسب
داده و کوپون مواد ارتزاقی و دیگر مواد
اولیه زندگی ام را فراهم می ساخت.
با آن می توانستم تا یکجا با فامیل ام
امرار معیشت کنم.

کوپون



من بیشتر وقت در
شمال کشور مصروف
خدمت بودم.

دوست من! حالا فامیل ات
کجا هستند؟

آنان در ننگرهار
زندگی می کنند.

احساس تنهایی و دلتنگی می کردم
و اکثر اوقات به یاد و خاطرات
فامیل ام می بودم و به دوران
طفولیت ام می اندیشیدم.

در آوان طفولیت، پدرم را در مزرعه اش
در کشت گندم و کونار کمک می نمودم.



اکنون که شهر جلال آباد به دست مجاهدین
سقوط کرده است، چی خواهد شد؟

چه می دانم! همه چیز نامعلوم است.



بزودی اردو را ترک کردم. در اردو
معاش بطور چشمگیر کاهش
یافته بود و دیگر از کوپون هم
خبری نبود.

دوباره به ننگرهار برگشتم. نزد
فامیل و خانواده ام.
اما در آنجا بیکار ماندم. در آن وقت
ها فرصت های کاری بسیار کم بود.

در آن شهر اگر کسی میدانست که شما با رژیم کمونیستی آن زمان کار کرده اید و یا با آن رژیم در ارتباط هستید، شما با خطر و تهدید مواجه می شدید.



کسانی که از کمونیست ها
طرفداری می کنند خدا و وطن
خود را فراموش می کنند!

از مسایل و جریانات سیاسی هم
هیچ گریزی نبود.





جامعه ما به اثر منازعه و جنگ از هم پاشیده بود.
مردمان ما که به پاکستان مهاجر شده بودند، جرگه های
شان را در آنجا دایر می کردند.

روز ها به یاس و ناامیدی سپری
می گردید.

من همه وقت در تلاش یافتن هر
نوع کاری بودم تا برای خود و فامیل
ام از نظر اقتصادی کمک کنم.



بالاخره یکی از روز ها توسط پسر
کاکای یکی از دوستانم که از زمان
وظیفه ام در اردو با او آشنایی
داشتم و او در اردو یک دگروال بود
یک فرصت کاری برایم مساعد شد.

اگر تو با من کار کنی، من برای تو پول
خوبی خواهم داد. ولی برای اینکار باید
هیروئین را به مسکو انتقال بدهی!

آیا اینکار خطرناک نیست؟

چرا! اینکار زیاد خطر ناک است!



من از فرصت کاری به دست آمده با وجودیکه از خطرات آن کاملاً آگاه بودم، خواستم استفاده نمایم.



آن در حقیقت یگانه فرصت کاری بود که برایم مساعد شده بود.

ولی تصمیم گرفتم تا همسرم را از آن تصمیم باخبر نسازم.



من برای مدت طولانی در آنجا نمی مانم. فقط برای یک چند ماه به طرف شمال کشور می روم. خبر شده ام که در این روزها در آنجا فرصت های کاری برای کارگران روز مزد زیاد است.

مسکو



ببین! این بکس با مهارت خاص آماده شده است. ما میتوانیم در آن هیروئین را پنهان کنیم.

در این بکس دونیم کیلوگرام هیروئین جابجا شده است و تو باید مانند جانت از آن محافظت کنی!

ننگرهار را ترک کردیم و تا زمانی که پاسپورت و ویزه های ما آماده می شد باید مدتی را در خانه کس دیگری سپری می نمودیم.

در نهایت، ما به مرز رسیدیم.



افغانستان



یک مقدار کشمش و بادام نیز خریداری کردم و آنرا در همان بکس جابجا کردم.

این بادام است که با خود
انتقال می دهی؟

بلی! بفرمایید
میل نمایید!



نمیتوانم اظهار کنم که در آن
هنگام از نظر روحی تا چه حد زیر
فشار قرار گرفته بودم.

زود آنجا را ترک کردم و آن طرف
تر منتظر دگروال ماندم.

مسکو



ما از تعداد زیادی تلاشی ها
گذشتیم. طالعمند بودیم، هیچ
یک از آن تلاشی ها ماشین
اسکن نداشتند.

پاسپورت های خود را برایم
تسلیم کنید.

پولیس با شما در بازار و
مارکت کاری ندارد.

ولی شما باید در این هوتل
بمانید.



به احتمال قوی آنان با حکومت
وارد کدام معامله شده بودند.



صبح روز بعد، دریور پاسپورت
های ما را واپس تسلیم نکرد. او
از ما خواست تا دوباره به وطن
خود برگردیم و اصرار کرد که
دیگر به سفر ما ادامه ندهیم.



در آن هتل ماندیم و در عین
زمان در تلاش این بودیم که
برای آن مشکل یک راه حل
پیدا کنیم.

با ما همانند یک امتعه و کالا
برخورد شده بود که انتقال
داده شده بود، نفع گرفته
شده و مورد سوء استفاده قرار
گرفته بود.

ناگهان با یک پسر جوان افغان
روبرو شدیم.

آیا شما منتظر رفتن به مسکو هستید؟



بلی! ولی پاسپورت نداریم!

هیچ مشکل نیست. فردا حرکت می کنیم.



بالاخره ما به مسکو رسیدیم.

حتی خارج شدن از هتل هم برای ما مشکل بود.
باید به مسولین هتل دروغ می گفتیم که چرا هتل را ترک می کنیم.



شما اجازه ندارید از
هتل بیرون شوید. کجا
میخواهید بروید؟
میخواهیم فقط به
کلب شبانه برویم!
خب! درست است، اما
متوجه باشید تا دیر وقت
در آنجا نمانید!

در انتظار بازگشت به
وطن و خانه ام بودم.

همه چیز در مسکو
بیگانه، نا آشنا و
رنج آور بود.

من خیلی زیاد برای فامیل خود دق شده بودم.



ما هیروئینی را که با خود انتقال داده بودیم، به فروشنده
تسلیم کردیم.



برای ما غذا داد و با ما رویه و برخورد خوب کرد.

او مرد خوبی معلوم می شد.

سفر ما به پایان رسیده بود.



پاسپورت های ما را با خود
نداشتیم و در هنگام بازگشت
مجبور بودیم در هر جایی رشوت
بدهیم. آن سفر برای ما یک سفر
پر از مشقت و پر مصرف بود.

با پولی که از فروشنده گرفته
بودیم و دیگر حتی ترس
انتقال هیروئین هم نبود،
ما دوباره به خانه های ما به
افغانستان برگشتیم.

مسکو



با پولی که از آن سفر پیدا
کرده بودم، در بازار یک دوکان
کوچک باز کردم.

زمانی که طالبان بر سر
قدرت بودند، ما آزادانه
کشت می کردیم. و آزادانه
خرید و فروش می کردیم.

افغانستان



آنها از دهقان ها و فروشندگان مالیات جمع می کردند.
طالبان قوانین سختگیرانه اسلامی را تطبیق می کردند.
برای بسیاری ها در آن منطقه، آن دوران یک دوران پر رونق
اقتصادی بود. امنیت هم بهتر بود و ما می توانستیم بدون
کدام خطر سفر نماییم.



رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی
سرنگون شده بود. با آمدن حکومت کمری
تجارت مواد مخدر غیر قانونی شد.

ولی، زود همه چیز دوباره تغییر کرد. و یک
بار دیگر، مردم مجبور بودند با واقعیت
های نو زندگی خود را عیار کنند.

اما آنان نتوانستند آن قانون را عملی
کنند و مردم به کشت و تجارت مواد
مخدر مخصوصا در مناطق دور دست
ادامه دادند.

من یک فرصت بسیار خوب دیگر دارم.
یک سفر دیگر به مسکو و قاچاق هیروئین
به آنجا! همانند سفر قبلی. اینبار حتی با
امتیازات بهتر!

نخیر! تشکر دوست من. فضل خداوند
کار و زندگی ام خوب است. من در این
اواخر یک قطعه زمین خریدم و کار
ساختن یک خانه را هم شروع کرده ام.
با خودم عهد کرده ام که دیگر هیچ
وقت در این کار دخیل نشوم. این یک
کار بسیار خطرناک است!





حالا دیگر من از تجارت مواد مخدر
دست کشیده ام.

و من پیر شده ام و دیگر هیچ توان این
نوع کارها را ندارم.

من از زندگی ام راضی و خوشحال هستم.
فضل خداوند فرزندانم همه مشغول کار هستند
و از خود کاروبار دارند.

متاسفانه کشورم مانند سابق در جنگ
می سوزد. از صلح و آرامی خبری نیست!
چنین به نظر می رسد که تاریخ دوباره
تکرار خواهد شد.



با اینکه امروز زندگی خیلی بهتر از گذشته
است اما ما همه در اینجا در بی سرنوشتی و
سردرگمی زندگی می کنیم.

امروز زندگی ما متاسفانه با منازعه و جنگ
قرین شده است!



در باره مواد مخدر و نظم و بی‌نظمی

مواد مخدر و نظم و بی‌نظمی: ایجاد اقتصاد پایدار صلح در دوره پس از جنگ، یک پروژه تحقیقاتی چهار ساله است که شواهد جدیدی را در باره چگونگی تبدیل اقتصاد مواد مخدر غیرقانونی به اقتصاد صلح در افغانستان، کلمبیا و میانمار گردآوری می‌کند. این تحقیق، کار یک کنسرسیوم بین‌المللی متشکل از سازمان‌های شناخته شده بین‌المللی دارای تخصص بی‌نظیر در زمینه مواد مخدر، منازعه، صحت و انکشاف است. مدیریت پروژه به عهده پوهنتون مطالعات شرقی و افریقایی پوهنتون لندن است و شرکای پروژه عبارتند از: واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان، موسسه Alcis، کریستین اید، مرکز تحقیقاتی کاجینلند، پوهنتون حفظ الصحة و طب گرمسیری لندن (LSHTM)، سازمان تحقیقات و انکشاف پایدار، پوهنهی مطالعات جهانی و منطقه‌یی آکسفورد، سازمان PositiveNegatives، آژانس خبری شان هرالده، پوهنتون آند، و پوهنتون ملی کلمبیا.

منابع مالی این تحقیق از سوی سازمان تحقیقات و نوآوری انگلستان، که بخشی از صندوق تحقیقات چالش‌های جهانی (GCRF) است، تامین شد. دیدگاه‌های ارائه شده در این مقاله بیانگر نظر نویسنده (گان) است و لزوماً نظرات GCRF، دولت انگلستان یا سازمان‌های همکار را بازتاب نمی‌دهد.

به همکاری این ادارات:

تهیه کننده:



تمویل کنندگان:

